

«گوته» شاعر بزرگ آلمانی

(GOETHE)

بقلم هوشیار شیرازی

تقدیم نویسنده زبر دست
آقای - پد محمد علی جمالزاده

(۱)

مقدمه - وضعیت اروپا در نیمه قرن هیجدهم - شخصیت و فطرت گوته - طفولیت و صباوت - شعر و شاعری در فرانسه بنا بر قوانین ریاضی - سادگی و پرمایگی شعر - «گوته، طوفانی - فرار گوته به دم «گوته، کلاسیک - مقایسه یک روح و دو جلوه - کمال نفس از راه معتدل و طبیعی - معنی نسبت و اطلاق «گوته، در برابر اتوار - گوته دوستدار بزرگی و نیکنی - نتیجه .

آشنائی با «گوته» شاعر بزرگ آلمانی صرف نظر از اینکه رغبت مفرط و عشق سرشاری نسبت بایران و بادییات بلند آن داشته برای ما از لحاظ دیگر نیز سودمند میباشد .

یک ملتی که تازه چشمهای خمار آلود خود را میمالد و از یک خواب سنگین چند قرنی بیدار میشود باید بمنظر هائمی متوجه بشود که بیداری آنرا تهویت کرده و آقدر تشویق و تحریک کنند تا آنها هم بفراخور موقع جنبشی بسزا و حرکتی پسندیده بخود بدهد .

همچنین جو آنان یک چنین ملتی باید سرمشقهائی در پیش چشم داشته باشند که بهمراهی و دستیاری آنها جوهر ترقی و تعالی و کوشش و جنبش در ایشان غلظت پیدا کرده و بالاخره محور طلب و پایداری در راه دانائی و توانائی گردد .

﴿﴿﴿ مقدمه ﴾﴾﴾

اروپائیها از یونانیهای قدیم گرفته تا فرنگیهای امروز که در راه تمدن باما

تقریباً در یکموقع شروع برهروی کرده اند در عرض امروز و فردا باین پایه از مجد و علای مادی و معنوی نرسیده و علاوه بر مردمان گمنام و نامعدودی که هر کدام بفرستی و هنری و عشقی مجهز بوده و بایقاظ ملک مغرب زمین در عرض یکی دو هزار سال مشغول بوده اند مردمان برجسته نیز پیدا شده اند که زندگانی آنها و وضع تفکر و تجسس و حتی حسیات آنها مرجع تقلید دیگران و سرمشق هموطنان و معاصرین آنها واقع شده و باین ترتیب اخلاق فضل و کمال و سجایای پسندیده آن نفوس برانگیخته را که مانند بارقه الهی از سرچشمه یزدانی آب میخورد زیب هوش کرده و گنج خاطر سپرده و در گذارسالها و قرنهای آن نظریه ها و مجاهدتها و آن مطالبه را تعقیب کرده و قابل استفاده نموده اند .

یکی از این سرامدان و مردمان برجسته «گوته» آلمانی است که در ردیف معلمین اول بشمار میآید و الحق اگر بکنفر خارجی هم بانار او آشنا بشود مقدار و مقام او را شایسته تقدیس و تقدیر خواهد دانست .

«گوته» در طی عمر طولانی خود بسی افکار و معانی را در قوالب الفاظ ریخته و بسی حقایق زندگی را در قبای لطیف و نازک نظم و شعر خود بجلاوه آورده است اما این هنروری و صنعت که او بخرج داده است برای بکنفر خارجی که با زبان گوته آشنائی ندارد و بطور آن ترجمه نمی تواند بانار او ارتباطی حاصل کند بی لطف و حتی بیمزه است زیرا که هنرمندان عموماً و شعرا خصوصاً با روح مات و با اصطلاحات معموله در آن ملت و بامختصات سرزمینی که در آن تولد یافته و نشو و نما کرده اند بحدی بستگی دارند و توأم هستند که از برای درک هنر مندی آنها باید بکنفر خارجی در وجود خود قلب ماهیت کند و بکلی با روح آن ملت آشنا باشد تا آنکه از آثار شعرای آنها بهره بتواند برد و گرنه از مطالعه تراجم آثار آنها نتیجه مطابقه را بدست نمیآورد .

از برای روشن ساختن این نکته کافی است اگر بشعراى عالیقدر خودمان رجوع کنیم که با آن مقدار و عاویتیکه در زبان مادری مادرانند همیشه آنرا آنها را بزبان های خارجه مانند انگلیسی یا فرانسه یا آلمانی ترجمه کرده اند از لطافت و صفای آن کاسته و چنانکه آقای جمال زاده در مقاله « در غرب خبری نیست » اشاره فرموده اند : « آثار مردم بیچاره را پس از گذراندن از مراحل مسخ و نسخ و رسخ و فسخ بصورتی در می آورند که ابداً فروغ و روشنی در آن نمی ماند » و قالی را که مخترع و مصنوع آن شاعر بوده است خورد کرده و قوالب لفظی دیگر از زبانهای خارجه که با قالیها و تصویرات شاعر هیچ قابل سنجش نیست سر جای آن گذاشته اند . در حالتیکه شاعر بیش از همه چیز قالیب سروکار دارد و دقایق و تأثراتیکه شاید هر سر و هر دلی با آن آشنات تنها او میتواند در قوالب و الفاظی بیاورد که لایق و درخور آن معانی لطیفه است و فقط بوسیله این قوالب نیکو و اشارات بجا و استعارات پر معنی و شیرین میتواند حقیقت را خوب بجلوه بیاورد .

مقصود این است که ترجمه اشعار و منشآت شعرا حالت این را دارد که بجای چشمان سیاه شاهد ایرانی چشمهای آبی رنگ نصب کنند و جدمشکین او را چیده و بجای آن موی خرمائی بیاورند و بدن موزون و گندمگون وی را نیز با کمی سرخاب و سفیدآب اندوده کنند تا بلورین و مرمرین گردد . علاوه بر اینکه توحید روحی شاهد ایرانی را باید قبلاً از هم پاشید اگر هم بر فرض دمی مسیحائی داشته باشیم که فحشه در او دمیده و از آن پوست و استخوان دوباره هیکل تازه بوجود بیاوریم باز تازه کار سودمندی نکرده ایم و لطافت نظم فارسی و خلوت سخن و ریزه کاری آنرا که فقط روح آشنا را برفقوح میتواند کرد با آلمانی نیاورده و شعری آلمانی با احساسات مغربی و زیر و بم اروپائی در پیش نظر داریم ، این

است که به آقای دکتر شفق حق می‌دهیم اگر در مقاله «گوته و حافظ (۱)» که باز بر دستی تمام تاحدی که ممکن بوده هردو شاعر را باهم مقایسه نموده اند جمله پائین را مینویسد: «باینکه گوته در مطالعه ترجمه دیوان حافظ بواسطه قرابت معنوی که گوئی از بدو خاقت در میان این دود های جهانگیر بودیمه بوده است. بروح شاعر شیرازی پی برده و از همین جهت نیز فریفته او گردیده باز با اینهمه در اشعاریکه بزعم خود بطرز شرقی نوشته باالطبیعه از عهده بر نیامده است یعنی در آن قسمتها که خوب و طبیعی گفته باز آلمانی شده و در آنهایی که یادرقافیه و یادروزن و حتی در معنی تقلید کردن خواسته است ساخته و زورکی نوشته است و جز از ایراد کلمات بلبل، بغداد، محمود، حاتم و غیره و قافیه های بی نمک و وزنهای مصنوعی کاری نکرده و این در واقع مانند جبه پوشیدن یک اروپائی در ایران و یا لباس مهاراجا (مهراجه - رجا) پوشیدن یک آلمانی در مجلس «رقص نقاب» است که افتادن نقاب همان است و باز شدن کار همان». از برای مثل و نمونه می‌توانند اشخاص زبان‌دان بتراجم حافظ، سعدی و فردوسی درالسنه اروپائی مراجعه کنند و خواهند دید که چه ذنوب لایغفری مترجمین بعهده گرفته اند و حتی «روکرت» Rückert آلمانی که خودش از جمله شعرای نامی است از عهده نشان دادن فردوسی و حافظ با آنهمه جذب و لطافت و عظمتیکه خاصه اشعار آنهاست در زبان مادری خود بر نیامده و علت آن نیز این است که اولاً فردوسی از شعرای درجه اول ماست و روکرت از شعرای درجه سوم آلمان و شاعر درجه دوم زبانی نمیتواند سخنور بزرگ ایران را مجسم کند دوم اینکه اگر هم میتوانست فردوسی را بارو با نمیآورد بلکه او را بقیا وردای

«هومر» ملبس میکرد زیرا که در اروپا تنها «هومر» میتواند با فردوسی برابری کند.

اگر «فیتس - ژرالد» ایرلندی هم گوئی از میدان ترجمه ربوده و خیام را در ردیف شعرای درجه اول و دویم انگلستان در آورده است علتش این است که خوب توانسته است از خیام و تشبیهات «لیریک» او یک مجموعه اروپائی شبیه بنظم شعرائی مانند «اناکره ثون» (Anacreon) یونان بسازد.

اگر این مسئله را بعکس بگیریم میبینیم که کمتری از تراجم کتب نظم و نثر اروپائی بزبان فارسی در مقابل مشکلات ترجمه قدرتی بخرج داده و از مضایق آن نیکو بیرون آمده است و بنا بر مثل تا آنجا که من میتوانم قضاوت کنم تراجم دوگانه «ورتر» گونه با آنکه واقعاً زحمت مترجمین آن قابل تقدیر و این قدم که در آثار «گوته» در ایران برداشته شده در خورتوجه و شایسته تشکر است باز اگر از حق نگذریم آن «ورتری» نیست که در زمان حیات «گوته» آوازه آن جهانرا کران تا کران را فرا گرفته و مجروحین تبرعشق براهنمائی اودست از جان شسته و تقریظ و انتقاد ناپلیون سنگدل را جلب کرده و حتی صورتگران چین از صورت «شارلت» و «ورتر» گرده نقش و نگار کاسه و جام می گرفتند مقصود از این شرح این است که ترجمه و تقریظ اشعار «گوته» از عهد من خارج است و در این مقاله مختصر نیز مجال آن نیست.

اگر در آینده سخنوری هم ترازوی گوته در ایران پیدا شد و اتفاقاً آلمانی هم داشت و خودکامی او اجازه داد که از سر تدوین و تألیف آثار شخصی بگذرد و عمر خود را وقف بر تبلیغ رسالات «گوته» بایران بنماید آنوقت شاید در عالم ادبیات فارسی نیز گوته حقیقی جلوه کند.

در اینجا بیشتر زندگانی گوته را در نظر میگیریم و سعی میکنیم بوضع تفکر

وی آشنا شده و طرز جهان بینی او را مجسم نموده باشد ما هم که تازه می‌خواهیم در مرحله یک زندگانی مرتب و منظم وارد بشویم از وضع فکر و بینش او که نتیجه اوضاع محیط و تربیت و بالاخره نتیجه فطریات و مکتوبات اوست فایده بریم و او را سرمشق خود قرار داده و در میان حس و عقل تعدیلی فراهم کنیم .

وضعیت اروپا در نیمه قرن هیجدهم

گوته در سال ۱۷۴۹ میلادی در شهر « فرانکفورت » در کنار رودخانه « ماین » دنیا آمده . در نیمه قرن هیجدهم عظمت پادشاهان و قیصره و کیاست و درایت حکما و فلاسفه اروپا بالاترین مقام رسیده بود . همه میدانیم که قرن هیجدهم در تاریخ سیاست اروپا و در تغییر افکار فرنگیها مقام معینی را فرا میگیرد و نسبت قرنها پیش رجحان دارد . اثر دوپست سال فکر و جنبجو و نمر دو قرن تحقیقات علمی و فلسفی بنا بر سبک صحیح و جدید درین قرن متراکم و جمع شده بود و درین قرن خلاصه تمام فکرها و تجددهای دوپست سال گذشته برای بیداری ملل اروپا بکار برده شد . علم و معرفت را مانند اسرار در معبدها و شکفت کوهها و خاکاها پنهان نمیکردند و ازین ببعدهر کس میتواند از انبار شجر معرفت بهره و لذت ببرد .

بعضی رجحان این قرن را از گوگبه و دبده اوی چهاردهم در عشر اول قرن و در خون ریزی و قساوت و قایع و انقلاب فرانسه در آخر قرن میدانند ولی این دو عامل و هزاران تکلفات درباری و رسوم بی لزوم اجتماعی و زرق و برق اوضاع تنها اساس این رجحان نیست و مانند اینست که در تاریخ ایران دوره ناصرالدین شاه را چون او در جباری و خود پسندی و هرزه گوی نادری ایران بوده رجحان بدهیم یا آنکه خون ریزی چنگیز را واقعه مشعشع و قرن بزرگ خود

بشماریم در صورتیکه شاید اگر تاریخ ما دوره ناصری و وقعه چنگیزی هر دورا نداشت خیلی خوشتر و اوضاع عملی ما بهتر از این بود؛ همینطور اگر انقلاب فرانسه نبود رجحان قرن هیجدهم بیشتر در چشم مباحث و بیافتاد و بطور یقین افکار صحیح حکمای اروپا ثاقب تر باطراف منتشر میگردد و آرزو و آمال بزرگان که تنها در پی کمال واقعی و ترقی حقیقی بود بیشتر جلوه میکرد و قرون بعد و مردم دنیا بیشتر میتوانند از اروپا استفاده کنند ولی حالا این حوادث و وقایع مانند پرده صدتوی آنچه را که ما حقیقت مینامیم و آنچه را که حکمای اروپا میخواهند پوشیده و هر جا که بشر دست بکاری میخواستند بزند پیش از همه چیز متوجه بسفای و بی باکی میشود و پروحشت ترین و مهیب ترین واقعه قرن هیجدهم را در نظر میگیرد و تصور میکند که همه جا و در هر کار انقلاب خونین لازم است یا آنکه زرق و برق ظاهر برای ترقی و سعادت انسان کفایت و بنا بر همین اشتباه وضع تربیت و امیال و آرزوهای بشر همانطور مانده است که همیشه بوده و هنوز انسان و زندگانی او دستخوش محرکات احساسی است و مثل این است که همیشه باید در جامعه انسانی و در افراد بشر احساس بر عقل و فکر حکم روا باشد مثل این است که احساسات بطور کافی جامع آن گونه تجلیات عقل است که در زندگانی خالی ما بکار میآید. مثل این است که در عالم خاک و خلق احساسات قائم مقام عقل کلیه است.

رو به مرفته پیشروی احساسات یکی از رموز سر بسته طبیعت است و گرنه این همه فکر بشر و این همه ابلاغ رسالات سر موئی کینوات بشر را تغییر میداد.

ولی برخلاف انتظار فطرت انسان و نسبت میان حس و عقل همانست که بوده و فقط وسیله و آلت ابراز احساسات و تجسم افکار و معقولات در طی تاریخ تمدن تغییر کرده و میکند.

در ضمن تشریحات پائین که شخصیت گوته را باید مجسم کند خواهیم دید که عوامل ترقی چیست و خواهیم فهمید که شورش فرانسه جز هیجان توده و افکار ناقص چند نفر قائد و پیشرو چیز دیگر نبود که از افکار و از آرزو و آمال بزرگان قرون جدید استفاده نامشروع کردند و بعد هم بنا بر اجبار که نتیجه قانون علت و معلول و عمل و عکس العمل است سرشان گوی میدان جاه طلبی گردید و همچنین خواهیم دید که هیبت و سورت دربار لوی ها جز تکبر و بلند پروازی نبود و بادربار پادشاهان پروس مخصوصاً « فردریک کبیر » فرق داشت و حتی شعر و ادبیات فرانسه که در عهد « لوی خورشید فر » بدرجه تمامیت و کمال رسیده بود نفوذ دربار و تکلفات عصر را میرساند.

عوامل ترقی و سعادت اروپارا بایستی در پشت پرده واقعات و حوادث تاریخی دید. از دوسه قرن پیش، آزادی فکر بر اساسی که « لوتر » آلمانی و همدستان او و چند نفر کشیش دور اندیش ایتالیائی گذاشته بودند شروع شد. مقصود من از آزادی فکر بیان تظاهرات و ژاژ گوئی و رسوائی و ماجرا جوئی و غوغا طلبی نیست و هیچ ربطی بآن مفهومی که امروز در تلو این اصطلاح نظر میرسد ندارد و در ضمن این اصطلاح بهیچوجه اوضاع ظاهری و تغییرات ظاهری در نظر گرفته نشده.

از زمان « لوتر » مردم شروع کردند شخصاً فکر کنند و روح مردم از بند تمصبات و پیمایه و جهالت و خرافات باز شد و یک قسمتی از مردم طریق فکر کردن را یاد گرفتند و فهمیدند که فکر کردن یک امر ارادی است و با خواب دیدن دره و وقع بیداری و با تصورات ناصواب و درهم و برهم تفاوت کلی دارد و دانستند که فکر نیز باید موضوعی و معمولی و مقصودی داشته باشد و بالاخره باید انسان بوسیله فکر ب نتیجه برسد.